

گفتگو با دکتر آذرتاش آذرنوش: شکل‌گیری ترجمه فارسی کهن از قرآن کریم

مرتضی کریمی‌نیا

مقدمه

موضوع این گفتگو، تاریخ ترجمه فارسی از قرآن کریم از زمان شکل‌گیری در قرون سوم و چهارم هجری و تحولات بعدی آن در نسخه‌های برجای مانده از قرآن‌های کهن است. موضوعات زیر در این گفتگو مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. ماهیت ترجمه قرآن در نسخه‌های کهن چه بوده است؟ اهمیت و جایگاه ترجمه فارسی در ترجمه تفسیر طبری چیست؟ مخاطبان ترجمه قرآن در این دوره چه کسانی بوده‌اند؟ پیشینه شفاهی و غیر رسمی از ترجمه فارسی قرآن در قرون نخست چه اثری بر شروع ترجمه رسمی قرآن داشته است؟ این مصاحبه گفتگویی دوستانه با استاد آذرتاش آذرنوش است که در تاریخ ۱۷ تیرماه ۱۳۹۰ در منزل ایشان صورت گرفت، اما پیاده‌سازی و انتشار آن به تأخیر افتاد. در متن حاضر، کوشیده‌ام ویژگی‌های گفتاری متن شفاهی را حفظ کنم تا لحن و فضای گفتگو بهتر و بیشتر به خواننده انتقال یابد. برخی از نکات در این مصاحبه اشاره‌وار طرح شده است که در بیشتر آن موارد، مراجعه به آثار یادشده در پانویس‌ها، می‌تواند بیشتر یاری رساند.

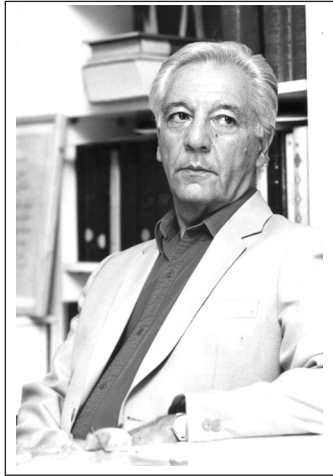
کریمی‌نیا: اکثر ترجمه‌های فارسی کهن که ما می‌شناسیم، خودشان جداگانه دارای ارزش و اهمیت و شایسته بحث مستقل هستند، مثل سورآبادی و طبری و ابوالفتح رازی

و میدی و حتی آثار متأخری چون مواهب علیّه از کاشفی. می‌توان در مورد هر کدام از این‌ها صدها صفحه یا بیشتر بحث و تحقیق کرد، اگر فقط و فقط مثلاً میدی یا طبری را در نظر بگیریم. اما من در این بحث می‌خواهم یک جمع‌بندی، یک تصویر کلی داشته باشیم از این میراث ارزشمندی که از ترجمه تفسیر طبری در نیمه قرن چهارم شروع شده و تا حدود میانه‌ها یا اوایل دوره صفویه ادامه داشته است. ظاهراً اکثر ترجمه‌های ارزشمند در این دوره‌ها پدید آمده‌اند.

ارزیابی کلی شما از آن میراث ترجمه‌های کهن و کلاسیک فارسی قرآن که با ترجمه تفسیر طبری شروع شده و به هیچ‌وجه اتمام نیافته و همچنان به اشکال مختلف ادامه پیدا کرده است، چیست؟ در میراث ادب کهن فارسی ما چه نقشی داشته‌اند؟ در بازسازی زبان فارسی امروزی ما، در پیدایش ادبیات فارسی دینی ما چه سهمی دارند؟ لطفاً ارزیابی کلی‌تان در باب این پرسش‌های کلی بیان فرمایید تا بعد من چند سؤال جزئی‌تر را مطرح کنم.

دکتر آذرنوش: من فکر می‌کنم اگر یک نکته‌ای را پایه قرار بدهیم شاید مقداری به پاسخ سؤال شما نزدیک‌تر بشویم و آن کار فنی و تکنیکی است. این مترجمان اصلاً به فکر ترجمه به آن معنایی که ما امروزه می‌اندیشیم، نبودند. اصلاً نمی‌توانم باور کنم که این‌ها نشسته باشند تا قرآن را به زبان فارسی در معنای تکنیکی کلمه ترجمه کنند. تا آنجا که من نسخه‌هایی از این کارها را دیده‌ام، بین خطوط متن قرآن فاصله وجود داشت. این‌ها با قلم دیگری غیر از خطی که قرآن با آن نوشته شده، و عمدتاً با رنگی دیگر و با خط نازیبی ترجمه‌ها را به صورت تحت‌اللفظی می‌نوشتند. شما هرگز در این قرآن‌های کهن نمی‌بینید که متن قرآن با خط زیبای کوفی نوشته شده باشد و در زیر آن با خط نسخ یا یک خط زیبای فارسی ترجمه آن را بنگارند. تمام خطوط فارسی به صورت کج و معوج و میان سطری هستند. شما که الان در ترجمه تفسیر طبری می‌بینید اول متن را گذاشته‌اند، بعد ترجمه را، باید بدانید که این‌ها را ناشران بعداً انجام داده‌اند. من اعتقادم بر این است که از قرن چهارم نه تنها ترجمه تفسیر طبری، بلکه ترجمه‌های متعدد دیگر نیز شکل ترجمه‌شان بین‌السطری بود. اصلاً راز اینکه زبان فارسی را خراب می‌کردند همین بود. آن‌ها گناهی نداشتند؛ در واقع آن‌ها اصلاً فارسی نمی‌نوشتند و به ترجمه قرآن به معنای امروزی کاری نداشتند. آن‌ها بر این باور بودند و می‌خواستند به مخاطبی فارسی زبان که عربی اندکی می‌داند، کمک کنند تا تک تک معانی کلمات در جمله‌ای قرآنی را برایش بگویند. مثلاً: الله یعنی خدای، جهنم یعنی دوزخ، و امثال این. من احساس می‌کنم که همه این کار را

انجام می‌دادند. گویا اصل بر این بود. مثلاً وقتی شما قرآن را مقابلتان می‌گذاشتید و با آیه‌ای مثل ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ مواجه می‌شدید، آیا از قرآن چیزی می‌فهمیدید



یا نه؟ کلمات فارسی به شما کمک می‌کرد که قرآن را دوباره ترجمه کنید. لذا بزرگترین حادثه‌ای که در این زمان صورت گرفته شرکت دادن قاری در کار ترجمه است. گویی مترجم می‌خواست بگوید: یعنی من یک گام پیش رفتم، ادامه‌اش را خودت انجام بده.

کمال بی‌سلیسگی و بی‌ذوقی است که فردی این نثر مُغلق و نامفهوم را دنبال هم بنویسد و به صورت یک جمله بخواند. در بسیاری از جاها، اصلاً قابل خواندن نیست. من در کتابم (تاریخ ترجمه از عربی به فارسی)، ده‌ها نمونه از این‌ها را نمونه آورده‌ام. بنده در

یک سخنرانی که حدود ۱۵ سال پیش در پاریس داشتم، چند جمله از آن‌ها را بیان کردم و از حضuran خواستم به عربی ترجمه کنند. مثلاً: "اختلاف کرد مورخان در فلان مسئله." وقتی آن را به عربی ترجمه می‌کردند عربی آن کامل می‌شد، ولی متن فارسی آن صحیح و قابل فهم نبود. در ترجمه‌های قرآن هم به همین شکل است. با این حال، من گمان می‌کنم که یک ماجرای روانی بین مترجم و خواننده در اینجا وجود دارد. گویی توافق ضمنی بر این شده بود که خواننده این جملات را در ذهن خود بازخوانی و بازسازی می‌کرده و تا حد ممکن به معنی قرآن نزدیک‌تر می‌شد. اگر این را نگوئیم، اصلاً فلسفه وجودی این ترجمه مغلق در زیر آیات قرآنی به صورت میان‌سطری موضوعیت ندارد. بنابراین ما باید حال آن روز جامعه را چنین بفهمیم که لابد اینگونه به کارشان می‌آمده است. ما باید بپذیریم که نوشتن ترجمه در زیر آیات یک شیوه خاص و متفاوت از ترجمه در زمان ما بود؛ و دیگر اینکه آن‌ها آدم‌های کم‌سواد نبودند، بلکه گویا یک توافق ضمنی برای این کار در جامعه رخ داده بود. در متون یونانی هم از این شیوه‌ها داریم. من این مطلب را از آقای دکتر امار که ایشان به چندین کتاب دینی و غیره به زبان‌های هندی و یونانی اشاره دارند، نقل می‌کنم که آن‌ها هم همین سیستم زیرنویسی ترجمه را داشتند. ما در آن دوره با چنین پدیده‌ای مواجهیم و این پدیده آنقدر قوی است که قرن‌ها دست از سر ما برنمی‌دارد. زمانی که می‌خواستیم ترجمه قرآن را به شیوه بین‌السطری بنویسیم، آشوب زبان فارسی پدیدار بود و کار دیگری از دست برنمی‌آمد. چون اگر کلمه جابجا می‌شد، با آیه قبل هماهنگ نمی‌شد.

مثلاً در ترجمه جمله‌ای فرضی مانند «ذَهَبَ اللهُ بِأَبْصَارِهِمْ» می‌نوشتند: «رفت خدا به چشمان آنان»، نمی‌شد نوشت: «بُرد خدا بینایی آن‌ها را». اینجاست که بایستی قضیه را با یک دید جامعه‌شناختی و روانشناختی نگاه کرد.

کریمی‌نیا: قبل از اینکه جلوتر برویم و نیز برای درک بهتر مطلب، دو سؤال دارم. یکی اینکه پدید آمدن و رواج ترجمه‌های بین‌السطری که گویا براساس یک توافق بین‌الذهانی میان مخاطب و مترجم بود، و این قاعده از زمان ترجمه تفسیر طبری شروع شده، تا چه زمانی ادامه داشت؟ چون دو سه قرن بعد، یعنی در قرن ششم و هفتم، ما به ترجمه‌ها و تفاسیری به معنای امروزیین برخورد می‌کنیم که در آن‌ها ترجمه قرآن کمابیش الگو و ساخت فارسی دارد.

سؤال دوم من این است - و البته این پرسش از خیلی وقت پیش در ذهن من بود - که مخاطبان ترجمه در آن روزگار چه کسانی بودند؟ الان وقتی مترجمی یک ترجمه‌ای را ارائه می‌دهد، مخاطبش را مشخص می‌کند: مثلاً جوانان، فلان قشر تحصیل کرده، یا عموم مردم، یا برای بیان از طریق رسانه و غیره. در قرن چهارم تعداد باسوادان و فارسی‌دانان چقدر بود؟ چون تصور اولیه بنده این است که دانش آن روز مثل الان مجزا نبود. وقتی در یکصد سال پیش (پیش از مشروطیت) در بهترین حالت، حدود ۳٪ جمعیت ایران باسواد بوده‌اند، در قرن چهارم چه اندازه می‌توانستیم باسواد داشته باشیم؟ حتی تا همین اواخر نیز آن‌هایی که درس می‌خواندند، آموزش و پرورش مدرن نداشتند که به دنبال تحصیل زبان فرانسه یا ریاضی و جبر و هندسه بروند. بعد از فراگیری الفبا (ابجد هوز)، کمی نصاب الصبیان، گلستان سعدی و مقداری هم فقه و ادبیات یاد می‌گرفتند. در مکتب‌خانه‌های قدیم چیزی که به آن‌ها آموزش داده می‌شد، ماده‌ای بود که به آن‌ها کمک می‌کرد قرآن و حدیث را بهتر بفهمند، نه اینکه لزوماً برای فارسی خوانی باشد. تعلیم و تربیت سنتی ما عموماً بر این اساس بود که کتاب خدا را بفهمند، نه اینکه پزشک یا مهندس یا موسیقیدان و فیزیکدان شوند. لذا بنیان دانش باسوادها همین عربی‌دانی بود. با این حال، تعداد کمی از درسخوان‌ها قرآن را می‌فهمیدند؛ مابقی مخاطبان را چه کسانی تشکیل می‌دادند؟

دکتر آذرنوش: سؤال جالبی کردید. من کتاب چالش میان فارسی و عربی را نوشته‌ام برای پاسخ به پرسش شما.^۱ ما از قدیم مکتب‌خانه داشتیم، ولی مدرسه از قرن پنجم شروع شد. در مکتب‌خانه‌ها که یک آیین‌های آموزشی وجود داشت، متأسفانه فقط می‌بینیم که

۱. چالش میان فارسی و عربی در سده‌های نخست، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵. چاپ دوم، ۱۳۸۷.

دانش آموز بعد از یادگیری قرآن و نوشتن، عربی دان می‌شود. آن بخش از تاریخ خاموش ما دقیقاً اینجاست که گویا مردم می‌رفتند و کمی عربی یاد می‌گرفتند و بعد رها می‌کردند. انگار که ما سنت ایرانی نداشتیم. من در کتاب چالش میان فارسی و عربی، دنبال همین مطلب هستم. حتی تیتری دارم بنام "در جستجوی ایرانیان". با این همه تحقیق و جستجوی صدها کتاب، تنها در یک یا دو مورد دیده‌ام که نویسنده‌ای می‌گوید: فلان پسرک پدرش مرد و مادرش وی را نزد فلان مرزبان سپرد تا آیین فارسیان بیاموزد.

مادر این دو قرن سکوت پرهیاهو، متأسفانه با این پدیده برخورد می‌کنیم که تمام نویسندگان و گزارشگران، درباری و اعیانی بودند که به هیچ‌وجه علاقه به زبان فارسی نداشتند، زیرا زندگی درباری آن زمان - به غیر از عصر سامانیان - تفاوتی با زندگی درباری بصره و کوفه نداشت. حتی طاهر ذوالیمینین که خیلی از مورخان مثل عبدالحسین زرین‌کوب و اروپاییان، وی را پایه‌گذار نخستین حکومت ایرانی می‌دانستند، بنده اعتقاد دارم که ایشان دست‌نشانده عباسیان بود و در دربارش شعرای عرب مثل ابوشمقمق و دیگران حضور داشتند. اصلاً ادبیات دربار وی کلاً عربی بود و حتی یک بیت شعر فارسی در دربار ایشان خوانده نشد. حتی اگر کسی به فارسی حرف می‌زد، همانطور که صاحب‌بن عباد عمل می‌کرد، به وی می‌توپیدند. در زمانی که قرآن ترجمه می‌شد، یک نبرد فرهنگی شدیدی پیدا شد که اگر این نبرد نبود، ما از تاریخ ۳۰۰ سال قبل خودمان نیز بی‌اطلاع بودیم. این نبرد زمانی شروع شد که دیدند یک رقیب سرسختی به نام زبان فارسی سر در می‌آورد. این زبان به قدری قدرت پیدا کرد که کم‌کم در دربارهای عربی نیز خودنمایی می‌کرد. به دوره منصور بن نوح سامانی که می‌رسیم، دعوا به اوج خود می‌رسد و عده‌ای بر سر ترجمه کردن و نکردن قرآن به ستیز برمی‌خیزند. سؤال من در کتابم این است: این ترجمه کردن‌ها برای کیست؟ برای اینکه بتوانم پاسخی پیدا کنم، تمام مقدمه‌های کتب ایرانی از ترجمه تفسیر طبری گرفته تا کلیله و دمنه را خواندم و با شگفتی دیدم که تمام آن‌ها بدون استثناء گفته‌اند: «ما این کتاب را از آن به فارسی کردیم تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بُود.» پرسش این است که عام کیست؟ آیا مراد امیر سامانی است؟ چون خود منصور بن نوح سامانی به وزیرش بلعمی دستور داد قرآن و تفسیر طبری و تاریخ طبری را ترجمه کنند. این‌ها عامند؟ نتیجه‌ای که بنده می‌گیرم این است: در آن روزگاران از قرن چهارم تا هشتم، هرگاه در مقدمه‌ای دیدید «عام»، بدانید مراد فارسی‌دانان و غیر عربی‌دانانند؛ اگر عربی‌دان بودند، می‌شدند «خاص». و من در آخر کتابم بحثی باز کرده‌ام به نام «خاص و عام» و به این موضوع به تفصیل پرداخته‌ام. اولین کسی که حرف از قوم می‌زند، نه از عام و خاص، خود بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در

ذیل آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾ در مقدمه ترجمه است. ایشان می‌گویند: قومی هستند که در اکثریتند و عربی نمی‌فهمند. هرچه پیشتر می‌آییم واکنش عربی‌دان‌ها نسبت به زبان فارسی شدید و شدیدتر می‌شود به طوری که وقتی به قرن پنجم که می‌رسیم ابومنصور ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ ق) در کتاب فقه اللغة دست به دعا برمی‌دارد که: خدایا، جان عربی را نجات بده! عربیت دارد از این مملکت زائل می‌شود. هر چقدر جلوتر می‌آییم وسعت غیر عربی‌دان‌ها در جامعه ایران زیادتر می‌شود. ما ناچاریم از عربی‌دان‌ها حرف بزنیم تا بتوانیم محدوده ایرانی‌ها را پیدا کنیم، چون در آن زمان هیچ‌کس از ایرانیان صحبت نمی‌کند. اصلاً نمی‌گویند چرا به زبان فارسی تکلم نشود؟ با اینکه میلیون‌ها ایرانی بودند می‌گویند چرا عرب نشدید؟ در حالی که لزومی نداشت که ما پس از ورود اسلام، عرب بشویم. ماجرای عربی شدن مصر البته با ما خیلی فرق می‌کند.

آقای التون دانیل و خانم میثمی از اساتید تاریخ دانشگاه آکسفورد نظریه‌ای داده‌اند که بنده نخواستم به طور کامل آن را بپذیرم، زیرا کافی نیست و آن اینکه ایشان می‌گویند: به وجود آمدن ترجمه فارسی از تاریخ طبری (تاریخ) و تفسیر طبری (قرآن و تفسیر) زائیده یک برنامه‌ریزی سیاسی و استراتژیک حکومتی است که به دست امیر سامانی و به خصوص وزیرش، بلعمی پی‌ریزی شد. اینان می‌دیدند که بایستی برای دولت ایرانی خراسان که هم ترکان و هم اعراب به آن نیش می‌زدند، نه تنها یک محدوده جغرافیایی مستقل ایجاد کنند، بلکه ابزارهای حکومتی دیگر را نیز ایرانی کنند؛ یعنی زبان درباری و اداری نیز فارسی شود. بعد دیدند زبان فارسی دین نیز مشکل دارد، لذا تفسیر قرآن را به فارسی ترجمه کردند. بعد دیدند این کشور تاریخ می‌خواهد، لذا خود بلعمی تاریخ طبری را ترجمه می‌کند. اختلافی که بین متن عربی و ترجمه فارسی تاریخ طبری وجود دارد، عظیم است، به حدی که نکاتی را که برای خودشان لازم بود (مثل تبارنامه بهرام چوبین)، به ترجمه تاریخ طبری افزودند تا به سلسله سامانیان برسد. این‌ها با این کارشان می‌خواستند نیازها و اهداف سیاسی‌شان را جامه عمل بپوشانند، لذا به سراغ ترجمه این کتاب رفتند.

ایراد بنده به این نظریه آن است که هیچ زبانی را نمی‌توان به دستور امیر یا سلطان رواج داد یا آن را زنده کرد. در ایران، سلاطین و مردان طراز اول دینی که زمام قدرت دستشان بود، کوشیدند تا در این کشور همه چیز عربی شود. در قرن چهارم، پنجم نتوانستند. در قرن بیستم هم سعی می‌کنند، اما نمی‌شود. می‌دانید که همین الان متأسفانه در دبیرستان‌های ما نفرت از عربیت ده برابر شده و این ده برابر که می‌گویم اغراق نیست و من تحقیقات میدانی در این زمینه انجام داده‌ام. این را من در یک سخنرانی در دمشق گفته‌ام که به صورت مقاله

در فرانسه چاپ شده، و به فارسی هم در جشن‌نامه آقای مجتبایی قرار است چاپ شود.

کریمی‌نیا: آیا نقدی را که بر نظریهٔ دانیل داشتید در کنفرانس دمشق مطرح کردید؟

دکتر آذرنوش: بله. من معتقدم فقط دستور امیر و وزیر و وکیل کافی نیست. در این جامعه و در همین دوره‌ای که ترجمهٔ تفسیر و تاریخ طبری را می‌طلبند، شاید ده‌ها کتاب دیگر از نجوم و غیره به این زبان ترجمه و تألیف شده است که برخی از نمونه‌های مربوط به نجوم را مرحوم جلیل اخوان تحقیق و منتشر کرده است. حرف من این است که چرا دینامیسم و پویایی زبان را نادیده می‌گیرید؟ وقتی وارد یک جامعه‌ای می‌شوید و می‌بینید همه فارسی حرف می‌زنند، ناچارید بپذیرید که این‌ها هم نیاز دارند و باید برایشان به فارسی چیزهایی را گفت و نوشت تا آن‌ها هم باسواد شوند. باسواد هم شدند، چون خط فارسی خیلی زود فرم گرفت.

کریمی‌نیا: این پویایی زبان قبل از سامانیان هم نبوده؟

دکتر آذرنوش: نخیر، نتیجه‌اش در این زمان ظهور یافته است. دوران نخست که بر اثر شکست، ضربه وارد می‌شود به جامعهٔ ایران، دوران خاموشی است، هرچند مردم کارهای روزمرهٔ خود را انجام می‌دادند، ولی در مقام شکست خورده بود. به قرن دوم که می‌رسیم، از زمان یعقوب لیث، شعر فارسی دوباره شروع می‌شود. مثل قصیده‌ای که در مدح مأمون به عنوان اولین قصیدهٔ فارسی سروده شده است.^۱ با اینکه آثار جعل در این نمونه شعر را تأیید می‌کنم، اما عرض بنده این است که مردم بالاخره نیاز داشتند و فارسی هم حرف می‌زدند.

من یک روایتی در کتاب تاریخ چوگان (تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۲) نقل کرده‌ام که دو نفر امیر سیستانی پیش نصر آمدند و نصر با دوازده هزار سپاه خود در ریگستان بخارا که مرکز شهر آن زمان بود، مشغول بازی چوگان بود. آن دو امیر سگزی [منسوب به سیستان] دست به سینه پیش نصر ایستاده بودند؛ نصر نه اجازهٔ بازی به آن‌ها می‌داد و نه با آن‌ها حرفی می‌زد. این دو امیر از طرف خَلَف بن أَحَمَد،^۲ ملقب به امیر خلف بانو، نوادهٔ یعقوب لیث آمده بودند. این

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین
دین یزدان را تو بایسته چورخ را هر دو عین
مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب وزین

۱. ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت
لیک زان گفتم من این مدحت تو را تا این لغت

۲. رودکی (۲۴۴-۳۲۹ق) قصیده «مادر می را بکرد باید قربان» را در وصف او سروده است.

روایت در یکی از کتاب‌های قدیمی است. نهایتاً این دو هم شروع به بازی چوگان می‌کنند. راوی می‌گوید: این‌ها آنقدر خوب و حرفه‌ای بازی کردند تا اینکه یک امیر عرب به نام فلان بیامد و به فارسی بانگ برزد که: «درو آن شهر که چنین مردان خیزد- یعنی خیزاند.» می‌بینیم اینجا فضا، فضای ایرانی است. ربطی هم به امور دینی، دعا و قرآن ندارد؛ یک فضای نظامی است و مردم دارند ورزش نظامی انجام می‌دهند. آن امیر عرب که زبان مادریش عربی است، و فارسی را در ایران یاد گرفته، ناچار است وقتی می‌خواهد افراد را تشویق کند، این را به زبان فارسی بگوید. دینامیسم یا پویایی زبان که می‌گویم، این است.

از این نوع اعراب من در کتاب چالش ده‌ها نمونه آورده‌ام. این را می‌خواهم اثبات کنم که عرب‌ها از بدو ورودشان به ایران تا زمان ابومسلم، و بعد از آن تا قرن‌ها حکومت می‌کردند. اولین کسانی که زبان خارجی یاد می‌گرفتند همین امیران عرب بودند. فارسی یاد می‌گرفتند تا بتوانند با سپاهیان ایران صحبت بکنند. چه طاهر ذوالیمینین، چه سردارهای ابومسلم، چه قتیبه معروف و حتی آخرین فرمانده اموی نصر بن سیار، همه و همه فارسی حرف می‌زدند. یک روز نصر بن سیار از بچه‌اش پرسید: «ما هذا؟ اجابه بز.» گفت پدر سوخته می‌فرستمت صحرا تا نگویی بز، بگویی عنزة. معلوم می‌شود که بچه هم تغییر هویت داده بوده و فارسی حرف می‌زده است. این‌ها به نظر من مقداری سند است و من از این قبیل زیاد در کتابم دارم که نشان می‌دهد مردم ایران فارسی صحبت می‌کردند. از آنجا که مسلمان شده بودند، بایستی که قرآن را نیز می‌فهمیدند. این نبوده که فقط امیر دستور دهد. در این میان، باید گفت خدا را شکر که یک امیر ایران دوست و فارسی دوستی پیدا شد که مدتی بر این موج سوار باشد، نه اینکه انگیزاننده این موج باشد.

کریمی‌نیا: کلمه موج اصطلاح خیلی خوبی است. منظور من این است که آن امیر یک شبه تصمیم نگرفت که این کار را انجام دهد، بلکه چنین اقدامی به یک محیط مناسب طی پنجاه، شصت و یا صدسال زمان نیاز داشت که بذره‌های اولیه‌اش در فضای جامعه افشاند شده باشد. در این دوران چه بسا، وزیری در گوش امیری شاید توصیه‌ای کرده باشد، یا یک عالم دینی به وزیری چیزی گفته باشد، یا کسی درباره یک صفحه قرآنی اقدام به ترجمه موردی و شخصی برای خودش یا فرزندش یا یکی از شاگردانش کرده باشد، یا مثلاً یک فقیهی فتوایی داده باشد که می‌شود این کار را کم‌کم انجام داد. روشن است که در وسط بیابان، یک درخت تنومند بدون هیچ استعداد و زمینه قبلی، تا پیش از اینکه نهال‌ها و درختچه‌هایی نیامده باشند، نمی‌روید. برگردان فارسی از قرآن کریم در میانه قرن چهارم هجری در کتابی مثل ترجمه تفسیر طبری، چونان درختی تنومند است و به نظر می‌رسد

که باید یک پیشینه‌ای هرچند به صورت شفاهی داشته باشد. مشابه آنچه که امروزه ما به نام ترجمه‌های شفاهی داریم که بخصوص در آفریقا شایع است. قرآن در میان بسیاری از قبایل آفریقایی ترجمه شفاهی دارد. همانگونه که متن قرآن از روز اول مقروء بوده و مکتوب نبوده و بعداً مکتوب شده است، این ترجمه‌ها هم از ابتدا کلمه به کلمه اش به شکل شفاهی صورت گرفته و چون فرهنگ شفاهی بوده به همان شکل باقی مانده و بعداً مکتوب شده است. مثلاً ترجمه سوره حمد را یک فرهنگ آفریقایی بومی که پنج یا ده هزار نفر بیشتر گویشور نداشته، به زبان خودش به شکل شفاهی خلق کرده است. نظیر چنین چیزی را حدس می‌زنم که در آن سده‌های نخست، برخی سوره‌ها یا آیات مهم قرآن مثل آیه الکرسی ممکن است به صورت ترجمه شفاهی به فارسی بوده‌اند، و این‌ها زمینه‌ای فراهم آورده تا بعداً کسی اقدام کاملی در مورد ترجمه متن قرآن انجام دهد.

دکتر آذرنوش: حتماً حق با شماست. من دارم تأیید می‌کنم که حتماً ترجمه و اقدام به ترجمه بوده، ولی اصرار می‌کنم که شفاهی و غیررسمی بوده است. به نظر من، انتقال از شفاهی به کتبی یک گام بزرگی بوده است. ما قبل از قرآن مترجم در زمان منصور بن نوح سامانی (۳۵۴ هجری) چیزی نداشتیم و در هیچ کجا هم اشاره‌ای نشده است، جز همان داستان سلمان فارسی که افسانه‌ای بیش نیست. این هیچ نداشتن بی‌معنا نیست، یعنی انگار شفاهی بوده است. و عاظ فارسی زبان و قُصَّاص حتماً چیزهایی از قرآن را به طور شفاهی برای مردم ترجمه می‌کردند. همین‌که پادشاه سامانی قدم بگذارد به کتابت، ناچار می‌شود از نوزده فقیه ماوراء النهر اجازه بگیرد. این اجازه گرفتن بی‌جهت نیست. این جاست که من در مقاله‌ام درباره تاریخ ترجمه تفسیر طبری ثابت کرده‌ام که این اجازه برای ترجمه متن تفسیر طبری نیست، برای خود قرآن است نه برای تفسیر. چون بعضی‌ها فکر می‌کنند آنجا که می‌گویند این کتاب را ترجمه بفرمود، یعنی تفسیر را. تفسیر به فارسی کردن که در آن زمان چندان اشکالی نداشته و اجازه به فتوا ندارد.

برگردیم به سخن قبلی. پیدا شدن نوشته‌های ایرانی زاییده دستور امیر و وزیر و وکیل نبوده، بلکه محصول پویایی خود زبان فارسی است که به شدت در درون ایران وجود داشته است. منتها این موج به دلیل اینکه منابع قدیم ما عربی یا عربی‌زده و درباری بوده‌اند، پنهان و خفه شده بود. حال ما باید این را کشف کنیم. در کجا باید کشف کرد؟ در میان انبوه کتاب‌هایی که در قرن چهارم نوشته شده است. از این انبوه کتاب‌ها، سه یا چهار مورد به دست ما رسیده، ولی وقتی آدم همین‌ها را هم می‌خواند، می‌فهمد که شاید بیش از پنجاه کتاب در این مورد - در این زمان و حتی قبل از آن - نوشته شده بوده که از دست رفته است.

من در کتابم سعی بر این بود که بگویم کتاب نوشتن در ایران از قبل وجود داشته است. کریمی‌نیا: در بحث قبلی، سخن راجع به مسئله وجود ادبیات شفاهی در ترجمه قرآن بود و شما نیز تأیید کردید که حتماً یک چنین پیشینه‌ای بوده، ولی شفاهی بوده است. این امر نمی‌توانسته مکتوب باشد، چون انتقال از شفاهی به کتبی، گام مهمی است که در این زمان یعنی قرن چهارم برداشته شده است. سؤال من این جاست که تجربه انجام این ترجمه تفسیر طبری و کوشش‌های بعدی که گاهی رونویسی از روی این اثر بوده و گاهی ترجمه‌های جدیدتر و منحصر به فردی بوده، مجموعه این تلاش‌ها مستند به چه پیشینه‌ای است؟ یعنی وقتی می‌خواستند انجام دهند، آیا مترجمان بر این گمان بودند که ما داریم اولین کار را با زبان فارسی‌ای که می‌دانیم، شروع می‌کنیم؟ یا نه؛ تجربه انجام چند کار فارسی دیگری - شبیه آن کارهایی که در عصر ترجمه در بیت الحکمه مأمون برای عربی انجام شده بود - از این قبیل کارها در خاطره و ذاکره مترجم‌ها بوده است؟ چه پیشینه‌ای داشتند؟ ما که مستقل نمی‌دانیم و دسترسی به آن نداریم.

من برای تشبیه مایلم مثالی بزنم. اولین کسانی که در زبان فارسی شروع به ترجمه فرانسه کردند، مثلاً محمد حسن خان صنیع‌الدوله یا اعتماد السلطنه در دوره ناصرالدین شاه، یا کمی قبل‌تر از آن، اولین فرانسه‌دان‌هایی بودند که از آنجا آمدند. این‌ها وقتی قلم بردند و متون نظامی یا ادبی فرانسوی را به فارسی ترجمه کردند، هیچ نمونه مشابهی در ترجمه از زبان فرانسوی به فارسی نداشتند. یعنی فرنگی به فارسی تقریباً چیزی نداشتیم، اما عربی به فارسی خیلی داشتیم. این‌ها احتمالاً با کمی از درس‌های شفاهی و تجربه‌های شخصی خودشان، این موارد را فراهم کردند تا در نسل‌های بعد، مترجمان قوی‌تری آمدند که معادل‌ها، واژگان و ادبیات قوی‌تری پدید آوردند. حالا در آن زمان، یعنی در میانه قرن چهارم ما چه داشتیم؟

دکتر آذرنوش: آنچه مسلم است این است که ما یک پیشینه شفاهی بسیار قوی داشتیم، نه تنها در قرون سوم و چهارم، بلکه از قرن اول. می‌دانید که حتی حسن بصری و امثال اینها، درست عربی بلد نبودند و نقل است که گاهی هم به فارسی حرف می‌زدند تا می‌رسیم به آن آدم معروف - موسی بن سیار اسواری - که جاحظ درباره‌اش می‌گوید: این آدم چنان در عربیت و فارسیت سخنور بود که در مجلس رو به سمت راست می‌کرد و قرآن را به عربی تفسیر می‌کرد و رو به سمت چپ می‌کرد و قرآن را به فارسی تفسیر می‌کرد. ما شواهد و اسناد قوی داریم که از قرن اول و دوم در مساجد بصره و کوفه و بخصوص در موصل - چون نود درصد موصل ایرانی بودند و کلیله و دمنه هم در آنجا ترجمه شد - در تمام این شهرهای

نیمه ایرانی نیمه عرب بصره، کوفه و این اواخر هم در بغداد، گویندگان ناچار بودند به زبان فارسی هم اطلاعاتی به مردم بدهند، چون برخی مردم پای منبر فارسی زبانان بودند. ما روایت‌هایی داریم که متأسفانه همه‌اش گزارش احوال بغداد و بصره و کوفه است چون مردم به فارسی حرف می‌زدند، وعظ می‌کردند و قُصَّاص فارسی وجود داشتند؛ اما در بخارا چون منابع در آنجا به کلی متفاوت است، چیزی نداریم. در بغداد و کوفه و عراق، نویسنده‌ای چون جاحظ را داریم که کلی کتاب نوشته، اما در بخارا کسی را نداریم هرچه داریم، مال چندین قرن بعد است. تاریخ سیستان، تاریخ بخارا و امثال این‌ها نسبتاً متأخرند. درست است که این‌ها احتمالاً از روی منابع قدیمی‌تر استفاده کرده‌اند و این تاریخ‌ها را نوشته‌اند، ولی نوع مدرک شناسی ما در این زمینه، بسیار بسیار متفاوت و ناقص است. گمان من بر این است. همان‌طور که در قرن اول و دوم در اوج عربیت، بایستی به فارسی ترجمه و تفسیر می‌کردند، یا وعظشان را به فارسی می‌گفتند، در ماوراء النهر به طریق اولی بایستی این کار را می‌کردند. در ماوراء النهر به نظر من، برخلاف آنچه که تمام منابع می‌گویند، عربیت بیشتر از بیست درصد مردم را نگرفته بود. تازه این بیست درصدی که عربی بلد بودند، عموماً تنها عربی فصیح یعنی عربی قرآنی بلد بودند. این یعنی اینکه تنها در میان یک اقلیتی در جامعه ایران حکومت می‌کرد و در دربار آن‌ها، زبان رسمی عربی بود. تمام کانون‌های عربی‌دانی در شهرهای ماوراء النهر و خراسان پراکنده بودند. اما از آنجا که ایرانی‌ها هم بایستی چیزهایی بفهمند، ناچار بودند به احتمال زیاد به طور شفاهی ترجمه کنند. منتها ترجمه‌ها آزاد بود لابد؛ و وعظ حتماً به زبان فارسی بود.

کریمی‌نیا: ترجمه‌های غیر دینی چطور؟ هیئت، نجوم، پزشکی و امثال اینها.

دکتر آذرنوش: ببینید اشکال ما اینجاست. آغاز کتاب نویسی به زبان فارسی ما، از سال سیصد و پنجاه و اندی شروع می‌شود. هم دینی داریم یعنی مثلاً قرآن در قالب ترجمه تفسیر طبری ترجمه شد، و هم تاریخ طبری ترجمه شد. در سال ۳۶۵ هجری، سواد اعظم که از کتب مهم است، ترجمه شد. سواد اعظم^۱ که در ملل و نحل و کلام بود، در آن روزگار یعنی در قرن سوم و چهارم نوشته شد و در همان قرن نیز به فارسی ترجمه شد. بعد کتاب حدود العالم در جغرافیا را به زبان فارسی داریم و بعد مسالک. از همه مهم‌تر، کتاب الادویه (الابنية عن حقائق الادوية) در داروشناسی که متعلق به بخارایی (ابومنصور موفق بن علی

۱. ترجمه السواد الاعظم، نوشته ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید حکیم سمرقندی، ترجمه به فارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری به فرمان امیر نوح سامانی، به اهتمام عبدالحی حبیبی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸).

هروری) است و بعد کتاب هدایة المتعلمین در پزشکی که همه این‌ها به زبان فارسی است. همه این‌ها در مقدمه‌شان نوشته‌اند: ما این کتاب‌ها را به فارسی می‌کنیم تا عوام بفهمند. موج خیلی قوی‌تر از آن است که به ما می‌گویند یا مدارکی که به ما عرضه کرده‌اند. تلاشی که من در کتاب چالش میان فارسی و عربی انجام داده‌ام، برای بیان کردن این نکات ناگفته است. برای چه کتاب فقهی یا کلامی را به فارسی ترجمه کرده‌اند؟ مخاطبش کیست؟ به ما نمی‌گویند مخاطبش کیست. وقتی من می‌گردم، می‌بینم مخاطبشان عوام (یعنی عموم فارسی زبانان) هستند. یعنی می‌گویند چون این‌ها عربی نمی‌دانند، آدم‌های بی‌سوادی هستند. امیر سامانی هم بلد نبود. خواندن کتاب بر او گران آمد؛ بفرمود تا آن را ترجمه کنند به فارسی. پس امیر هم جزء عوام می‌شود. به نظر من ماجراهای شورانگیزی در آن نهفته که بایستی درباره‌اش کار کرد.

کریمی‌نیا: دقیقاً در همین مقطع در قرن چهارم و پنجم، ما ادبیات غیر دینی فارسی مثل کتاب‌های تاریخ، جغرافی، هئیت، طب و دارو و امثال آن داریم و نیز یکسری ترجمه‌های قرآن که در آن زمان پدید آمده‌اند. زبان فارسی‌ای که در ترجمه‌های قرآنی آن زمان پدید آمده، کمابیش مشخص است. اکنون پرسشی که برای محقق آن دوره، و در شناخت آن فضا خیلی می‌تواند راهگشا باشد، این است که آیا زبان فارسی‌ای که در کتاب‌های علمی دیگر به کار گرفته شده، چگونه زبانی است؟ مسلماً زبان شسته زفته‌تری است؛ یعنی تا این حد می‌توان قضاوت کرد که فارسی آن مفهوم‌تر است در مقایسه با زبان ترجمه‌های فارسی کهن. اما پرسش این است که خود این زبان فارسی چه نسبتی با زبان عربی آن روزگار دارد؟ یعنی چه مقدار تغذیه می‌کند از زبان عربی دینی و غیر دینی روزگار خودش؟ آیا مثل نسبت امروزی زبان انگلیسی با زبان مغولی؟ زبان مغولی زبانی است که مردم عادی با آن حرف می‌زنند، اما در این زبان، اگر کسی مثلاً بخواهد بگوید "دموکراسی" واژه‌ای ندارد که در این زبان جایگزین کند. اجزاء کامپیوتر را هم که بخواهد نام‌گذاری کند، مجبور است از انگلیسی وام بگیرد، یعنی کاملاً در برابر زبان وارداتی انگلیسی، تسلیم است. زبان مغولی نمی‌تواند این‌ها را تولید کند؛ مفاهیم مدرن، در جهانی بیرون از این زبان مغولی تولید می‌شوند. آیا زبان فارسی آن روزگار در برابر زبان عربی در چه جایگاهی قرار داشت؟ جایگاهی برابر؟ مثل آلمانی و فرانسوی تقریباً مستقل بودند؟ یا مثل عربی و فارسی امروزی که خودشان هر کدام برای خود واژه تولید می‌کنند؟ یا مثل انگلیسی و مغولی امروزی؟ یک زبانی که دائماً باید وارد بکند. اصطلاحاتی مثل جنت یا نار و یا مفاهیم دیگری مثل پزشکی و جغرافی را وارد کند. این نسبت چه نسبتی است؟

دکتر آذرنوش: به هیچ وجه قابل قیاس با زبان مغولی نیست. کوششی که من در کتابم کردم، این است که بگویم از قرن اول مقدار زیادی کتاب فارسی وجود داشته است. ممکن است چنین سوالی پیش بیاید که آیا می‌توانیم بپرسیم خط فارسی با حروف عربی چه زمانی نوشته شد؟ من فکر می‌کنم از دوران‌های خیلی پیش. آقای ژیلبر لازار از قرن سوم، یعنی از دوره رودکی می‌گیرد؛ من می‌گویم نه، این طور نیست. یزید بن مفرغ، شعر معروف «آب است و نبیذ است» را در هجو عبیدالله بن زیاد لعنت الله علیه می‌گوید - این عبارت را جاحظ در البیان و التبيين آورده - که مربوط به اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم است که نوشتن شروع شد. اگر در آن زمان این را به خط عربی نوشته باشند، پس در همان زمان، کلمات فارسی را به حروف عربی می‌نوشتند. امثال این‌ها به یکی دو مورد خلاصه نمی‌شود. مثل ابوکریمه که شعری به عربی نوشته که درونش پر از کلمات فارسی است. این امر رواج پیدا کرد و کار را برای ترجمه کردن و نوشتن به فارسی آسان نمود. اگر تحقیق کنیم، در می‌یابیم که از قرن اول کتاب‌های متعددی داریم، ولی نمی‌دانیم که به چه زبان‌هایی بودند. مثلاً مسعودی می‌گوید: «به شهری وارد شدم و در آن گنجینه‌ای از کتاب دیدم. وقتی یکی از آن‌ها را ورق می‌زدم، عکس پادشاهان ساسانی را با تاجشان دیدم.» از آنجا که هر پادشاهی تاج مخصوص خود را داشت، مجبور بودند، عکسشان را با تاج مخصوص بکشند تا روی سکه‌هاشان ضرب شود. هر چند که ما الان آن کتاب‌ها را نداریم، ولی او می‌گوید کتاب‌های زیادی خواندم. مسعودی یک کلمه زبان پهلوی بلد نبود؛ پس یا به عربی یا به فارسی بوده است. وی نمی‌گوید ترجمه این‌ها را خواندم؛ لذا این احتمال قوی است که این کتاب‌ها به فارسی باشند. عین این ماجرا را در مرو داریم: آنجا که شاعری به گنجینه‌ای کهن اشاره می‌کند که شروع به خواندن آن‌ها می‌کند. همه این‌ها را در کتابم اشاره کرده‌ام. من می‌گویم که کتاب‌های متعددی به زبان فارسی وجود داشته که این‌ها نه بیان شده، نه عرضه شده، و نه معرفی شده‌اند. برخی‌شان ممکن است به خط عربی هم نباشند، بلکه به خط سریانی یا عبری و به زبان فارسی باشند؛ چون متون فارسی قدیمی به خط عبری و سریانی هم زیاد داریم.

کریمی‌نیا: سریانی است یا آرامی؟

دکتر آذرنوش: سریانی. سریانی مورد استفاده ساسانیان بوده است؛ به دلیل اینکه کتابی مثل کلیله و دمنه به زبان سریانی در ایران ترجمه شد و ما الان نیز داریم. به دوران اسلام که می‌رسیم در کوهستان‌های چین تعدادی اسناد پیدا شده که این‌ها خیلی جالب است. ما زبان فارسی داریم به خط سُغدی، زبان فارسی دری داریم به خط عبری، زبان فارسی

داریم به خط سریانی و به چند خط دیگر، از جمله عربی.^۱

کریمی‌نیا: پس طبق این شواهد ممکن است که بگوییم در همان قرون اولیه، چه با خط عربی و چه با خط‌های عبری و سریانی، ما کتاب‌های فارسی داشتیم.

دکتر آذرنوش: نمونه‌هایی از این قبیل زیاد داریم مخصوصاً در علوم. مثلاً می‌بینیم که واژگان فنی تمامی کتب نجوم عربی به زبان فارسی است و این باور نکردنی است. اکثر این‌ها بد خوانده شده است. درباره یکی از آن‌ها با منجمی که من قبلاً مقاله‌اش را خوانده بودم صحبت کردم. مثلاً الگیسودراز و امثال اینها.

کریمی‌نیا: این اسامی اسامی صور فلکی هستند؟

آقای دکتر آذرنوش: بله. مثلاً کلمه چنگ که یونانی آن می‌شود لیر، از زبان فارسی رفته به عربی و شده کنار. کنار شبی کنار روزی کلمه کنار را قاطی کردند که به زبان یونانی می‌شد لیر. صورت فلکی که اسمش بوده چنگ فلان، این را نفهمیدند و گفتند کنار شبی یعنی کنار شب درمی‌آید. ابوریحان بیرونی هم این اشتباه را کرده است. وقتی آن کتاب‌ها را امروز می‌خوانیم می‌بینیم صدها کلمه نجومی همه‌اش ایرانی است. تمام ستارگان اسامی‌شان ایرانی است. ابوریحان همه این‌ها را می‌دانسته، اما چون با زبان فارسی چندان مهربان نبود، کلمات عربی را جایگزین این‌ها می‌کرد. سنت نجومی ایرانی به قدری قوی است که هیچ قابل انکار نیست.

کریمی‌نیا: در فقه و جغرافیا و امثال این‌ها چطور؟

دکتر آذرنوش: در فقه نه؛ ولی در تاریخ می‌بینیم که گاه‌گاهی در نوشتن، این‌ها از سنت‌های ایرانی استفاده می‌کردند. بعد در پزشکی و داروشناسی، قیامت بود. این کتاب‌های فارسی به احتمال زیاد فراوان بوده و فارسی نویسی‌اش خیلی درست‌تر از آن بود که ما تصور می‌کنیم. یک دلیل برایتان بیاورم. وقتی تفسیر طبری ترجمه می‌شود، درونش قرآن است و ما در بررسی آن، متمرکز می‌شویم روی ترجمه آیات قرآن (که در زیر آیات و بین السطور نوشته شده) و آن‌ها را نقد و بررسی می‌کنیم. اما یک جاهایی در متن این تفسیر (به فارسی) است که داستان‌گونه است. وقتی این‌ها را در ترجمه تفسیر طبری می‌خوانید، از فصاحت و روانی این زبان فارسی بی‌اندازه لذت می‌برید. وقتی داستان یوسف را در این

۱. برای نمونه‌های کهن فارسی با خطوط غیر عربی نک.: حسن رضایی باغ‌بیدی، «کهن‌ترین متون فارسی به خطوط غیر عربی (عبری، سریانی، مانوی)»، نامه فرهنگستان، دوره ۸، شماره ۲ (پیاپی ۳۰)، تابستان ۱۳۸۵، ص ۳۱-۹.

متن می‌خوانید، انگار زبان امروزی را می‌خوانید؛ کم است جملاقی که پس و پیش شده، و ساختار فارسی نداشته باشند. اما به محض اینکه وارد قسمت قرآنی اش می‌شوید، به قدری کار مترجمان حساس و وسواس‌گونه می‌شود که متن نشرش عوض می‌شود.

کاری که من در کتاب تاریخ ترجمه از عربی به فارسی کرده‌ام، شاید مقداری پاسخگوی حرف ما باشد. در آن کتاب، چندین آیه را نشان داده‌ام که مترجمان برگردان آن را به صورت کلمه به کلمه در قسمت «ترجمه رسمی» گذاشته‌اند؛ سپس همان آیات را در داخل تفسیر پیدا کردم، یعنی جایی که توضیح و داستان نقل می‌شود. شما ترجمه این را با «ترجمه رسمی» کنار هم بگذارید؛ اصلاً قابل مقایسه نیستند. این فارسی تقریباً روان است، اما آن یکی نه! ترجمه‌ای با ساخت عربی و به شکل قرآنی اش است. بنابراین این افراد دست به ترجمه‌شان بسیار خوب بوده و سنت ترجمه جزء زندگی این‌ها بوده است. به دوران هخامنشی که نگاه می‌کنید، می‌بینید کتیبه‌هایشان به سه زبان بود. کتیبه‌های پهلوی به سه زبان است. بنابراین ترجمه کردن برای ایشان یک سنت عادی بوده است. اگر متن قرآن را آن طور به صورت کلمه به کلمه ترجمه می‌کردند، صددرصد نه از سر نادانی بوده است.

پانزده بیست سال پیش کنفرانسی در پاریس بود و من می‌خواستم موضوع مقاله‌ام با ژیلبر لازار هم‌نوا و قابل قیاس باشد. ایشان می‌گفت: «تأثیر زبان پهلوی در تکوین زبان دری» و من می‌خواستم بگویم: «تأثیر زبان عربی در تکوین زبان فارسی دری.» من گفتم: زبان عربی همیشه تأثیر داشته چون ایرانی‌ها ترجمه می‌کردند از عربی. منتها گاهی این تأثیر خوب بوده و کمک کرده و زبان فارسی را پویا کرده و گاهی هم بدخیم بوده است. می‌دانید که ترجمه تفسیر طبری ترجمه متن تفسیر طبری نیست. اما هرچه هست اثرش در تکوین زبان فارسی و تحول آن بی‌اندازه است. خوشبختانه امروزه در روزنامه‌ها و مجلات علمی کمابیش از آن به «ترجمه رسمی» یاد می‌کنند، همانطور که من اسم‌گذاری کرده‌ام؛ چون می‌دانیم که چنین چیزی وجود ندارد.

کریمی‌نیا: برای خوانندگان ما اشاره‌ای بفرمایید: اینکه این اثر، ترجمه متن تفسیر طبری نیست، پس چیست؟

دکتر آذرنوش: این ترجمه یک ترجمه‌ای است رسمی، دولتی، حکومتی و فقهاتی. بخش ترجمه آیات قرآن در این اثر، یک ترجمه رسمی است و رسمیتش را نشان داد که تا قرن‌ها تأثیر داشته است.

کریمی‌نیا: یعنی کلمه به کلمه از روی تفسیر طبری انجام نشده، بلکه گزینشی است بر

اساس آن و بر اساس منابع دیگر؟

دکتر آذرنوش: درون این اثر، استفاده از تاریخ طبری بیشتر از تفسیر طبری است. مترجم با اینکه خودش می‌نوشته، ولی در ذهنش یک سند عربی داشته و این تحت تأثیر قرار می‌گرفته، اما نه همیشه.

کریمی‌نیا: راجع به مناظره با لازار نکته دیگری هست که بخواهید مطرح کنید؟

دکتر آذرنوش: نه. می‌خواستم بگویم که زبان عربی هم در تکوین زبان فارسی اثر داشته و زبان فارسی را از یک جهاتی قوی کرده است. زبان پهلوی که لازار گفته، آن هم تأثیر داشت. زبان عربی در شکل‌گیری نحو دری هم موثر بود. چون تا آن موقع زبان دری سر و سامان کامل و نهایی خودش را نیافته بود؛ لذا عربی کمک کرد. البته تأثیر بدخیم یا سوء هم خیلی داشته که متأسفانه تأثیر سوء تاریخی بوده و تا زمان ما هم ادامه پیدا کرده است.

شما یک سؤال دیگری هم در این میان داشتید. واژگان چیست؟ ترجمه، اساسش واژگان است. شما در تمام موارد قرآنی بخصوص ملاحظه می‌کنید که ما یک سنت دیرینه بسیار نیرومند پشت سرمان داشتیم. ادبیات زرتشتی موضوع کم اهمیتی نبود. این همه کتاب به زبان پهلوی وجود داشت، درباره سنت و آیین زرتشت. این‌ها وقتی قرآن را ترجمه می‌کردند، از این انبان غنی بهره بردند. اینجاست که من می‌گویم خدا عمرتان بده که این گنجینه کلان را برای ما گذاشتید. اما کار ما را هم خراب کردید، چون شما وقتی قرآن را ترجمه می‌کنید، سنت‌های زرتشتی را زنده می‌کنید. وقتی می‌گویید: «نماز خواند»، برای افراد قرن چهارم نماز زرتشتی به ذهن می‌آید و محسوب می‌شود، نه نماز یا صلاة مسلمانی. می‌خواهم بگویم این ترجمه در آن حال و هوا، هنوز القائنات نادرست به اذهان متبادر می‌کند. با این حال، من ابتدا از این مترجمان کهن، برای آن همه واژه‌های کهن فارسی تشکر کردم؛ چون اگر این کار را نمی‌کردند، نصف زبان فارسی از بین می‌رفت. باز خدا پدرشان را بیامرزد که به جای صلاة گذاشتند نماز، و به جای ملائکه گذاشتند فریشتگان. اما این‌ها یک کار دیگری نیز انجام دادند که باید روی آن بحث کنیم. این‌ها به دنبال نئولوژیسم بودند. یعنی تعدادی کلمات نو اختراع کردند برای بیان مسائل قرآنی. آدم در مقایسه ده ترجمه قرآن می‌بیند که تمام مترجمان به مؤمنین گفته‌اند گرویدگان. حتی در

قرآن قدس^۱ هم نوشته: کورفیزگان. یا در تفسیر کهن که مرحوم آیت الله زاده شیرازی چاپ کرده،^۲ ایشان هم "جورچیزگان" نوشته‌اند که آدم نمی‌تواند بخواند. همه این‌ها در واقع همان "گرویدگان" اند. چرا بایستی این‌ها این نئولوژیست را به کار ببرند و کلمه مؤمن را به کار نبرند؟ این یک سنت بوده و به همین یکی دو مورد هم بسنده نشده است.

کریمی‌نیا: یعنی کلمه گرویدگان همان موقع‌ها خلق شده و قبلاً در فارسی آن زمان، مردم عادی در میان خودشان چیزی بنام "گرویده" نداشتند؟ این از آفریده‌های مترجمان آن زمان است؟

دکتر آذرنوش: احتمالاً. تا به این کتابی که آقای شیرازی بنام تفسیری کهن چاپ کرده‌اند که همان میبیدی است و شاید ایشان متوجه نشده بود با اینکه من به ایشان گفتم، ولی ایشان قبول نکرد.

کریمی‌نیا: درصد این واژه‌های فارسی دینی از قبیل فریشتگان، دیو، پری، گرویدگان، نماز و مزگت و مانند آن، و حتی درصد واژه‌های عرفی و غیردینی در ترجمه‌های اولیه خیلی بیشتر است، در قیاس با ترجمه‌هایی در سده‌های بعدی، مثلاً در قرن هفتم و هشتم می‌بینیم. یعنی مترجمان اولیه قرآن به فارسی، هر اندازه به نحو جملات اهمیت نمی‌دادند، در مقابل اصرار و اهتمام بیشتری در به‌کارگیری واژگان و ترمینولوژی فارسی دارند، تا جایی که گویی هیچ واژه عربی در قرآن نیست که برایش معادلی فارسی نگذاشته باشند. علت این تقابل چه می‌توان باشد؟

دکتر آذرنوش: چون مردم هنوز نمی‌فهمیدند گویا، اگر مترجمان می‌گفتند صلاة. ولی امروزه ما به سادگی می‌فهمیم. در آن زمان، ناچار بودند آن‌ها را به فارسی بگویند.

کریمی‌نیا: از این نمونه‌های شبیه گرویدگان، دیگر چه چیزی داریم؟

دکتر آذرنوش: بیشتر به این گرویدگان فکر کردم چون هم در قرآن قدس دیدم و هم در کتاب آقای شیرازی که خیلی مغلق نوشته جورفیزگان. که البته اگر درست بخوانی، همان دیدگاه است.

۱. قرآن قدس: کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی، چاپ دکتر علی رواقی، تهران: موسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴. ۲ جلد.

۲. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مولفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تحقیق و تصحیح، دکتر سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

کریمی‌نیا: چون خیلی راجع به ترجمه تفسیر طبری صحبت کردیم، الان می‌خواهم از کمی از قرن چهارم فاصله بگیریم و به مابعد آن پردازیم. خود این ترجمه گویا یک ادبیاتی به وجود آورده است. طبق نظر شما، ما ترجمه‌های قرآنی مستقل زیادی در این قرون نداشته‌ایم، بیشتر رونویسی یا نسخه بدل‌هایی بوده‌اند از «ترجمه رسمی» یا همان ترجمه تفسیر طبری. از نظر شما قرآن قدس هم یک نسخه جعلی، و نهایتاً یک رونویسی با لهجه محلی سیستانی یا ماوراء النهری است از «ترجمه رسمی». چرا مترجمان بعدی با اینکه از فتوای جواز ترجمه برخوردار بودند، از نو این کار را نمی‌کردند؟ یعنی گویی آن موقع دلشان می‌خواست متنی مثل انجیل کینگ جیمز (ترجمه انگلیسی King James)، را که همه آن را تایید می‌کنند، با کمی نوتر کردن زبان، بازنویسی یا بازچاپ کنند. آن موقع همه با یک ترجمه مدارا می‌کردند. از زمان ترجمه تفسیر طبری در ۳۵۴ هجری تا زمان ترجمه جدید فارسی از قرآن چقدر طول کشید؟

دکتر آذرنوش: برای من خیلی جالب است. به نظر من، دو الی سه قرن طول کشید. دو قرن که صد درصد کپی برداری مستقیم بود. یعنی این هیمنه و سیطره ترجمه تفسیر طبری، یا همان «ترجمه رسمی» حتی تا دوران معاصر و در برگردان الهی قمشه‌ای هم ادامه یافت، منتها رگه‌ها به مراتب باریک‌تر می‌شدند.

کریمی‌نیا: منظور من تأثیرات ساختاری و نحوی یا سبک ترجمه تا دوره معاصر نیست. الان به طور مثال، آقای دکتر یاحقی واژه‌های فارسی ۱۴۲ قرآن کهن در کتابخانه آستان قدس را جدا کرده و نمایه کرده است؛^۱ گویی ما ۱۴۲ قرآن جداگانه داریم، درحالی‌که خیلی از این‌ها به نظرم رونویسی از ترجمه‌های قبل، امثال ترجمه تفسیر طبری است. یعنی ۹۰٪ همان ترجمه رسمی است و فقط ۱۰٪ آن واژه‌هایی است که مترجم آورده و نو کرده، یا حتی چه بسا کاتب بر اثر اشتباه خوانی، واژه‌ای را جعل کرده است.

دکتر آذرنوش: کتاب آقای عمادی حائری را در این زمینه خواندید؟

کریمی‌نیا: قرآن فارسی کهن^۲ که انتشارات میراث مکتوب چاپ کرده است؟

۱. محمدجعفر یاحقی، فرهنگنامه قرآنی، فرهنگ برابره‌های فارسی واژه‌های قرآن براساس ۱۴۲ قرآن خطی محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۵ جلد، ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ (چاپ سوم: ۱۳۸۳).
 ۲. عمادی حائری، سیدمحمد. قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ش.

دکتر آذرنوش: بله. دقیقاً حرف شما را تأیید می‌کند. البته کتاب مرا گرفته و می‌گوید آقای آذرنوش درست می‌گوید و این‌ها همه تقلید از آن‌ها بود برخلاف نظر دیگران. تمام مترجمان، حتی آن‌هایی را هم که من ندیده‌ام، ایشان بررسی کرده و می‌گوید آقای آذرنوش راست گفته‌اند. تمام این‌ها را که به اعتقاد آقای آذرنوش ترجمه جدید نیست، بلکه رونویسی از طبری است، تأیید کرده و ترجمه‌های جدیدی را هم اضافه کرده بر آن. یعنی حرف مرا ضرب در دو کرده است. در بسیاری از این آثار، نشانه‌های رونویسی پیدا است، منتها به مرور زمان تغییراتی در آن‌ها انجام داده‌اند. مثلاً وقتی به قرن پنجم می‌رسیم، می‌بینیم کسی کلمه پژور را به کار نمی‌برد. در نتیجه مترجم به جای آن کلمه فوزک یا مچ پا را استفاده می‌کند. از این واژه‌ها خیلی زیاد است. کلمات قبلی کلمات گمنامی هم نیستند، بلکه گاه کلمات خیلی مهمی هستند که کنار گذاشته شده و کلمات جدید جایگزین آن‌ها شده‌اند. این تحول به مرور در عربی شدن واژه‌های ترجمه قرآن اثر داشت. مدت مدیدی طول کشید تا واژگان تغییر یافت. مثلاً حدود ۵۰۰ سال طول کشید تا ملانک جایگزین فریشتگان شد. و این زمانی صورت گرفت که گوش مردم به این کلمات جدید عادت کرده بود و بدین ترتیب واژه‌ها را به تدریج عوض کردند. این تحول نهایی شاید ۸۰۰ سال طول کشید. اگر بگوییم در قرن چهارم - به قول ملک الشعراء بهار حداکثر چهار و - به قول من، شش الی هفت درصد کلمات عربی بود و مابقی فارسی، به قرن دهم یعنی ترجمه‌های دوران صفویه که می‌رسیم، قضیه برعکس می‌شود. هفتاد درصد عربی می‌شود و سی درصد فارسی. البته این در مورد قرآن و متون ترجمه‌های قرآنی این گونه است. در همین دوره صفویه، متون غیر قرآنی کمتر این گونه بود. کاشفی وقتی تفسیرش را نوشت، یا مثلاً زواره‌ای و مولی فتح الله کاشانی عین همین تفسیر را می‌نویسند، وقتی قرآن را ترجمه می‌کنند، سی الی چهل درصدش فارسی است و سنت قدیم را حفظ کرده‌اند. من در کتابم (تاریخ ترجمه از عربی به فارسی) این گونه بیان کرده‌ام. وقتی به این دوران می‌رسیم نثر فارسی کاملاً کدر است و رگه‌های روشنی از سنت گذشته ما، در این آب گل آلود به چشم می‌خورد. و این فقط در مورد ترجمه‌های قرآنی است در مورد ترجمه‌های غیر قرآنی نیم درصدش فارسی است.

کریمی‌نیا: و نهایتاً وقتی به دوره قاجار می‌رسیم، عربی حرف زدن فحامت دارد؛ البته نه عربی به معنای جملات عربی. فارسی همراه با کلمات پرمطراق عربی منظورم است. ظاهراً خیلی از اصطلاحات امروزی در مکاتبات اداری برجامانده، میراث ادبیات و دیوان‌سالاری دوران قاجار و ماقبل آن است.

دکتر آذرنوش: بعضاً با من تماس می‌گیرند و می‌گویند از زمانی که روحانیون سر کار آمدند زبان فارسی خیلی متضرر شده، ولی من می‌گویم که دقیقاً برعکس است. آقای محمدی ملایری در تاریخ و فرهنگشان^۱ این مطلب را گفته‌اند که در گذشته، آخوندها چون سواد فارسی خوبی نداشتند و مردمی هم که برایشان سخنرانی می‌کردند، عوام بودند، زبان فارسی علمایی - روحانی ما که توده مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد، یک فارسی بسیار ضعیفی بود. من اصلاً موافق نیستم. وقتی به دوران انقلاب می‌رسیم، یک پدیده بسیار شگفتی رخ می‌دهد که قابل قیاس با قرن چهارم است. یعنی زبان فارسی با آمدن این روحانیان، روز به روز بهتر شد. من این مطلب را روزی در یک روزنامه گفتم که شما حرف‌های رهبر را گوش کنید ببینید چه فصیح حرف می‌زنند. اصلاً قابل قیاس با سخنان علمای قدیم نیست. ایشان جملاتی که می‌سازند، همه‌اش از کلمات فارسی است. خیلی از روحانیان داریم که در نوشتن یا سخنوری، فارسی را دقیق و صحیح به کار می‌برند.

خلاصه سخن اینکه: به دلیل تلاش آن مترجمان دانا در قرن چهارم هجری، الان به سادگی می‌توانیم جمله‌های بسازیم که بیش از یک یا دو واژه عربی در آن به کار نرفته باشد. همه منابع کهن فارسی و ایرانی در اختیار ما هستند و ما به سادگی از پسوند و پیشوندهای زبان ترکیبی استفاده می‌کنیم. اگر با همان فرمان زمان قاجار پیش رفته بودیم، حتماً به رایانه می‌گفتیم حاسوب، اما الان کلمه می‌سازیم و هیچ کدام از آن‌ها را از عربی نگرفته‌ایم. این پدیده قابل لمس است.

کریمی‌نیا: همزمان با این رشدی که از زمان «ترجمه رسمی» تا دوره صفویه کردیم و واژه‌های فارسی خالص بیشتر جای خود را به واژه‌های عربی دادند، یک اتفاق خوب دیگری در ترجمه‌های قرآنی افتاده، و آن اینکه نحو جملات از آن عربی‌گرایی قبلی فاصله گرفته و اندکی بهتر شده است. یعنی ما در ترجمه تفسیر طبری تعجب نمی‌کنیم، وقتی می‌بینیم ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ را ترجمه می‌کردند: «آنچه پادشاه است دست‌های ایشان»، یا ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ را به صورت حرف به حرف ترجمه می‌کردند. اما وقتی به میدی می‌رسیم، خیلی راحت می‌گوید: کنیزکان.

دکتر آذرنوش: ترجمه میدی ترجمه تحول یافته است و ما هنوز وارد دوران تحول نشدیم.

کریمی‌نیا: اتفاقاً الان که دوران تحول را رد کرده و به دوران صفویه وارد شدیم.

۱. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ۶ جلد، تهران: توس، ۱۳۷۵-۱۳۸۲.

دکتر آذرنوش: نه. این دو قطب را می‌گفتیم. شناخت این فاصله نیازمند یک بحث مفصلی است و در کتابم هم ذکر کرده‌ام. ترجمه‌های قرآنی یک‌باره از قید سطر به سطر نویسی بیرون می‌آیند. قبلاً می‌نوشتند «رفت خدا به چشمهای ایشان». وقتی این را از متن جدا کرده و در کاغذ جداگانه‌ای می‌نوشتند، خودشان خنده‌شان می‌گرفت. در دوران تحول از آن قیدی که بر پای ترجمه بسته شده بود، رهایی پیدا می‌کنیم. البته این رهایی به طور کامل نبود، چون این کار بعدها هم ادامه پیدا کرده است. خیلی قرآن داریم که ترجمه فارسی آن‌ها در زیر آیات نوشته‌اند، اما حتی مترجمانی که بعدها زیرنویسی می‌کردند، وقتی از این قید آزاد می‌شوند، ترجمه‌ها را مجزا می‌نویسند؛ لذا برای ما فهمش آسان‌تر می‌شود. از این‌جا تحول ایجاد می‌شود و کم‌کم شروع می‌کنند عربی‌گرایی در واژگان را جایگزین فارسی می‌کنند. به نظر من، یکی از اوج‌های این کار میبیدی است، نه اسفراینی در تاج التراجم. ایشان آن قدر در مقدمه‌اش از خود تعریف می‌کند؛ اما وقتی ترجمه‌اش را می‌خوانیم می‌بینیم که سر سوزنی با دیگران فرقی ندارد و چه بسا بدتر هم است و هیچ هنری به خرج نداده در ترجمه آیات قرآن در تاج التراجم.

کریمی‌نیا: میبیدی را بی‌رقیب می‌دانید در این کار؟

آقای دکتر آذرنوش: دو سه تا اوج داریم در این کار که یکی از آن‌ها میبیدی است. اگر شاخصی در نظر بگیریم، میبیدی خیلی مهم است.

کریمی‌نیا: شاید از آن جهت باشد که میبیدی را مثل حافظ و سعدی خوب می‌فهمیم. این یک استثناست. کسانی مثل سوراآبادی چطور؟

دکتر آذرنوش: ایشان طور دیگری ترجمه کرده‌اند. با سجع و قافیه ترجمه کرده است. من فکر می‌کنم باید کل ترجمه‌ها را از هم جدا کرد. مثلاً همین ترجمه‌های سجع و قافیه‌دار را. نوع این ترجمه‌ها و نحویشان فرق می‌کند. تمام بنیان ترجمه در این گونه کتاب‌ها متفاوت می‌شود. چنین کاری — یعنی ترجمه‌های آهنگین و سجع‌دار — به نظر من خیلی دیر شروع شده، هرچند آقای رجایی بخارایی در کتاب پلی میان شعر هجایی، شروع آن را متعلق به قرن اول دانسته که این غیر ممکن است. به نظر می‌رسد این کار نمی‌توانسته مقدم بر قرن چهارم باشد. این نشان می‌دهد آدم‌هایی بوده‌اند که نحو قرآن را رها می‌کردند و به فارسی دیگری می‌نوشتند، هرچند نمی‌توان گفت که این کار موفق بوده، و ادامه یافته، اما به هر حال یک نوع بازآفرینی فارسی از آیات قرآن بوده است. خلاصه آنکه مترجمان ما از سده‌های چهارم و پنجم، و شاید پیش از آن، انواع ترجمه‌ها را آزمایش کرده‌اند. یک

مسیر نمی‌شود برایشان معین کرد. باید سه چهار خط کشید: یکی برای صنعت‌گرایی، آهنگ‌جویی، ایقاع‌گرایی یا فهم مردم و مخاطبان.

کریمی‌نیا: برای ترجمهٔ تفسیر طبری که تأثیرگذارترین در میان تودهٔ فارسی‌زبانان بوده است، آیا برایش خط اصلی در نظر می‌گیرید؟

دکتر آذرنوش: بله. برای آن خط اصلی ترجمه را در نظر می‌گیریم که ادامه پیدا کرده است. حتی من احساس می‌کنم الهی قمشه‌ای هم کتابش را خوانده، چون تاثیر آن در آثارش پدیدار است. این یک سیستم و سنتی است در نوع خود که ادامه پیدا کرده تا این زمان؛ و کاری هم نمی‌توان کرد. با این همه، یا خود این سبک دچار تحول شده یا در کنارش شیوه‌های جدیدی به وجود آمده که دیگر از قرن پنجم، به این شدت عربی‌زدگی نحوی و ساختاری نداریم. از قرن پنجم ترجمه‌ها کمابیش به سوی فارسی‌گرایی پیش می‌روند. من در کتابم (تاریخ ترجمه از عربی به فارسی) توازی‌ای را نشان داده‌ام و آن اینکه هرچه بر قدرت و درستی نحو دستور زبان فارسی افزوده می‌شود، از تعداد کلمات فارسی کاسته می‌شود. این توازی از قرن چهارم تا زمان صفویه ادامه پیدا کرده که آن زمان اوج خرابی است از حیث واژگان فارسی و کمال درستی است از حیث ساختار.

